

علت اعطای کرامت به عارف(2)

از جمله مصالحی که موجب اعطای کرامت به عارف می‌شود، یقین و معرفت به حق است؛ زیرا بر اثر آن، توحید را با عین‌الیقین درک می‌کند.

از جمله مصالحی که موجب اعطای کرامت به عارف می‌شود، یقین و معرفت به حق است؛ زیرا بر اثر آن، توحید را با عین‌الیقین درک می‌کند.

-



جایگاه کرامت نزد عارفیکی از مسائلی که بسیار مورد توجه محققان عرفان واقع شده، جایگاه کرامت نزد عارف است؛ به این معنا که وقتی خداوند قدرت تصرف در کون را به عارفی می‌دهد، باید با این هدیه الهی چگونه رفتار کند؟ ابن عربی در اشعاری چنین می‌گوید: بعضی افراد کرامات را دلیل بر رسیدن به مقامات می‌دانند، درحالی که ما قایل به تفصیل هستیم. کرامت همواره دلیل بر داشتن مقامات نیست. پس در این صورت، نباید به کرامات شادمان شد؛ زیرا ممکن است در حق قومی آفت داشته باشد و آفت آن، مکر و استدراج است. کرامت حقیقی عصمت و دوری از گناه و زشتی در قول، فعل و نیت است و چنین کرامتی هیچ گاه موجب آفت نمی‌شود. از سوی دیگر، نبودن کرامت نیز دلیل بر نداشتن مقامات عرفانی نیست. اگر کرامتی باشد، بهره‌ای که ممکن است شخص به بیراهه کشیده شود. اگر کرامتی نباشد، این آفت او را تهدید نمی‌کند. باید در تحصیل کرامت واقعی، که همان علم به خداست، کوشش کرد و نباید مقصود خود را چیز دیگری غیر از رسیدن به حق قرار داد. نزد بزرگان از عرفان، مخفی کردن کرامت واجب است و اعتقاد به غیر این، موجب خذلان می‌شود. اما در خصوص انبیا، اظهار آن واجب است؛ زیرا موجب راهنمایی و ارشاد مردم می‌شود و نزول وحی نیز از همین باب است (ابن عربی، بی تا، ج2، ص 396 و 370). برخی از این فرازاها در اقسام کرامت بیان شد. اکنون به توضیح دیگر موارد می‌پردازیم: 1. بی توجهی به کرامت و کتمان آنعارف محقق کسی است که به کرامت واقعی نمی‌نهد و به آن توجهی ندارد؛ زیرا مقصود او از عبودیت حق رسیدن به کرامت نیست، بلکه او طالب حق است و وصال معشوق برایش اهمیت دارد و در راه رسیدن به این هدف، هرچه به ممکن است او را از این مسیر منحرف کند توجه نمی‌نماید. عارف محقق به کرامات ظاهری بهایی نمی‌دهد و اکابر از عرفا این امور را جزو رعونات نفس می‌شمارند و به آن مبادرت نمی‌ورزند، مگر در حد ضرورت (ابن عربی، بی تا، ص 371). حتی این بزرگان کرامات خود را نیز انکار می‌کنند و از شیوع آن اکراه دارند. در احوال شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی آمده است که پس از وفات وی، یکی از شاگردان درصدد برآمد تا شمه‌ای از کرامات استاد خود را که به چشم دیده بود، جمع آوری و تدوین کند. پس از چندی استاد را در رؤیا می‌بیند که به او می‌فرماید: این چیست که می‌نویسی؟ در جواب می‌گوید: برخی از کرامات شماست. می‌فرماید: از این کار دست بردار که من در حیات خود، صد یک آنچه را از مواهب الهی و الطاف پیشوایان ارزانی ام شده بود ظاهر نساختم. و او مکرر می‌فرمود: ممکن را چه حد که در دستگاه خلقت اظهار وجود کند (مقدادی اصفهانی، 1379، ج1، ص1). در عرفان اسلامی، بایی با عنوان ترک کرامت وجود دارد. ترک کرامت دو علت دارد: گاهی ترک کرامت از سوی خداست؛ به این معنا که گرچه شخص از اعظم عرفاست، اما خداوند این تمکن را به او نمی‌دهد تا در عالم تصرف کند و ترک کرامت موجب اعطای مقامات بالاتر به او می‌شود. گاهی ترک کرامت به این است که عارف با وجود اینکه قدرت تصرف دارد، اما از آن استفاده نمی‌کند. در ادامه به دلایل آن اشاره می‌شود: ثم إن ترک الکرامه قد یكون ابتداء من الله و هو أنه ـ عز و جل ـ لایمکن هذا الولی فی نفسه من شیء من ذلک جمله واحده مع کونه من اکابر عبادہ. و أعنی خرق العوائد لا العلم بالله. و قدیکون هذا الولی أعطاه الله فی نفسه التمكن من ذلک کله لله، فلا یظهر علیه منه شیء أصلا (ابن عربی، بی تا، ص370). از مهم ترین توصیه های عارفان این است که اگر به دست تو کرامتی صادر شد، مواظب باش که این کرامت پاداش عملت قرار نگیرد و در همین دنیا، نتیجه استقامت و پایداری تو در راه زهد و تقوا نباشد؛ چراکه هدف عارف از این زهد و پارسایی رسیدن به مقام قرب الهی و فنای در حق است و راضی شدن به کمتر از آن، موجب خسران می‌شود (ابن عربی، 1391، ص 63). پس وقتی خرق عادت از عارف حقیقی صادر می‌شود پناه او به خداوند بیشتر شده، و از خداوند درخواست می‌کند که آن را از دیگران بپوشاند و مواظبت می‌کند که این موضوع در میان مردم شیوع نیابد. این مسئله یکی از راه های متقن برای شناخت عارف از غیرعارف است. فإذا ظهر علیه شیء من کرامات العلامه، ضج إلی الله منها و سأل الله ستره بالعوائد و أن لا یتیمز عن العلامه بأمر یشار إلیه فیه ما عدا العلم؛ لأن العلم هو المطلوب و به تقع المنفعه (ابن عربی، بی تا، ج2، ص369). 2. **مکر و استدراج**؛ جمله مسائلی که عارفان در موضوع کرامت بسیار به آن تذکر می‌دهند، مسئله مکر و استدراج است. در کلماتی که از بزرگان نقل شد، این نکته توجه انسان را به خود جلب می‌کند که تصرفاتی که انسان در طبیعت انجام می‌دهد گاهی ممکن است مکر الهی بوده، موجب ضلالت او شود. این جمله از بزرگان معروف است که فالذی للأنبیاء معجزات، للأولیاء کرامات و للأعداء مخادعات (کلاباذی، 1371، ص73). حال سؤال این است که مکر الهی چیست و چه نسبتی با کرامت دارد؟ مکر و استدراج از اصطلاحات قرآنی است و در مباحث کلام اسلامی مطرح شده است. آنچه در این نوشتار مراد است مکر خداوند نسبت به بندگان گم راه است و حقیقت این مکر در واقع، اثر و نتیجه مکر و خدعه آنهاست که به خودشان برمی‌گردد. اگر کسی در مسیر عرفان و سلوک، با خداوند خدعه کند این بدترین نوع مکر کردن با خداوند است؛ زیرا مکر و حيله از طرف دشمنان خدا و پیامبران قابل پذیرش است؛ اما مکر کردن با پوشش و نقاب اولیای الهی و در رنگ عرفان و تعبد، موجب گم راهی بسیار خواهد شد و عاقبت بدی خواهد داشت. استدراج یعنی اینکه شخصی به تدریج، به سوی گم راهی و هلاکت برود. ضلالت تدریجی از طریق اینکه خداوند به او امکانات و فرصت می‌دهد؛ اگر متنبه شد و توبه کرد که سعادتمند می‌شود؛ اما اگر متوجه نشد در ضلالت فرو می‌رود. مکر و استدراج از سنت های خفی خداوند است که هر کسی آن را درک نمی‌کند و به خاطر خفای آن، ممکن است امکانات موجود را نعمتی که مستحق آن بوده، به شمار آورد. المکر علی ثلاثه مقامات: مکر معوم، و مکر مخصوص، و مکر خفی. فمکر العموم ظاهر فی الأحوال، و المکر المخصوص فی سائر الأحوال، و المکر الخفی إظهار الآیات و الکرامات. فآفه مکر العموم الأمن منه، و آفه مکر الخصوص الرضا الظاهر و الطاعات المرسومه دون حضور القلب و وجود السر و آفه مکر الخفی روبه الکرامات بشاهد التحقیق (گیلانی، 2010، ص298). ظاهر شدن کارهای خارق العاده به دست انسان موجب می‌شود تا در نفس خود، عظمت و کبریایی احساس کنند، در نتیجه کرامت را فعلی بپندارد که در اثر اعمال و افعالش بر آن قدرت یافته است. در نتیجه، به اعمال خود اتکال و اعتماد می‌کند و از همین رو، خود را صاحب فضل نسبت به مردم می‌داند. غالب کسانی که در اثر ریاضت های غیرشرعی به چنین نیرویی دست می‌یابند مشمول این موضوع می‌شوند و علت صدور این افعال را عمل خود می‌دانند. چنین افرادی که در واقع، دشمنان خداوند هستند نه اولیای خدا، به عبادت و بندگی خداوند اهمیت نمی‌دهند و به همین سبب در گم راهی فرو می‌روند (کلاباذی، 1371، ص73). علاوه بر این، از میان عارفان و دوست داران خدا نیز افرادی هستند که شامل این مکر می‌شوند. مکر الهی در امور معنوی، خفی است و نوعی استدراج برای فرد محسوب می‌شود. در موضوع موردنظر، مکر شامل اهل قرب می‌شود و برای آنان، انواع کرامات و خوارق عادات ظاهر می‌گردد. اهل تحقیق به این نکته توجه دارند که همه این افعال از جانب خداوند است و به اذن و اراده اوست که می‌خواهد به وسیله آن، اولیای خود را تکریم کند. اما اگر این کرامات هدف شد و تلاش و ریاضت برای رسیدن به آنها انجام پذیرفت همین کرامت منجر به آفت می‌شود؛ چراکه هدف در سلوک، رسیدن به خداست، نه کرامت. پس ممکن است کرامت موجب غفلت از خداوند و مشغول شدن به انواع خوارق عادات شود. به همین سبب است که عارفان محقق نسبت به این مسئله بسیار هشدار داده اند و مکر بودن آن را گوشزد نموده اند. بنابراین، هر خرق عادت که اصالتا هدف باشد و یا اهداف ذکر شده در آن وجود نداشته باشد، مکر و استدراج است و باید از آن پرهیز کرد (ابن عربی، بی تا، ج2، ص372). مکر و استدراج در کرامات حسی رخ می‌دهد و کرامات معنوی به سبب آنکه همواره با علم همراه است، محل مکر الهی نیست. ابن عربی معتقد است: مکر و استدراج در کرامت معنوی راه ندارد؛ زیرا حدود شرعی محل مکر الهی نیست (ابن عربی، بی تا، ج2، ص369). این نکته از نظر دور نماند که انسان در راه سیر و سلوک همواره باید مشغول اعمال شرعی و طاعت خداوند باشد و در هیچ حالی از آن غافل نبوده و خود را بی نیاز نداند. پس کسی که در راه ریاضت به خرق عادت می‌رسد، اگر همواره در مسیر طاعت و بندگی حق قرار دارد، خرق عادت او کرامت محسوب می‌شود. در غیر این صورت، همان مکر و استدراجی است که موردنظر ماست. در بین جله صوفیه کسانی

معتقد بوده اند که پس از رسیدن به حقیقت، باید شریعت را کنار گذاشت؛ زیرا پس از رسیدن به مغز، پوسته به کار نمی آید. بنابراین، نسبت به شریعت بی توجه بوده اند. این افراد اگرچه به واسطه ریاضت و تقویت نفس، به کارهای خارق العاده ای دست بزنند، ولی این اعمال همان مکر الهی در حق آنهاست و در حقیقت، مخدوع و گم راهند. عارفان حقیقی به این موضوع بسیار توجه داده، به آن تصریح می کنند که اعمال شرعی در هیچ حالتی از انسان جدا نمی شود و در هر حالتی باید به آنها اشتغال داشت. اگر سalkی که حق را اراده کرده است در احوال و طریقه خود، ملازم اعمال شرعی نباشد، گم راه خواهد شد. کسی هم که به مقام قرب حق و وصال محبوب نایل شده است، نباید اعمال شرعی را ترک کند. اگر ادعا کند که تکالیف شرعی به قصد وصول انجام می شود و کسی که واصل شد دیگر لزومی بر متابعت شرع ندارد، چنین کسی در ادعای وصولش کاذب است، اگرچه سز عالم نیز برایش آشکار شود و قدرت تصرف در عالم را داشته باشد؛ زیرا همه این احوال برای او مکر و استدرج است (ابن عربی، 1391ق، ص 61). پس این گونه نیست که هر کس دارای خرق عادت است، نزد خداوند دارای مکانت بوده، به مقامات بلند عرفانی رسیده باشد، مگر اینکه در طاعت خداوند قرار داشته باشد. چنین فردی ممکن است در اثر انجام اعمال سخت، به قدرتی برسد و توانایی انجام کارهایی را که دیگران از انجام آن عاجزند، داشته باشد؛ اما صرف صدور این افعال ملاک برتری و مکانت نزد پروردگار نیست. این قدرت از جانب خداوند به او داده شده است تا امتحان شود. در واقع، این قدرت نوعی فتنه و مکر خداوند برای اوست (همان، ص 129). 3. **حجاب دانستن کرامتا** توجه به مطالبی که بیان شد، این نتیجه حاصل می شود که اظهار کرامت و خرق عادت برای عارف اهمیت چندانی ندارد. او به دنبال معرفت حق است و از هرچه او را از این معرفت باز دارد دوری می کند. در کلماتی که از بزرگان نقل شد، این مطلب به وضوح قابل استفاده است که وقتی خرق عادت از ایشان صادر شود بسیار دقت می کنند که خداوند به چه دلیل آنها را بر انجام این فعل قادر نموده است؟ اگر این فعل در جهت معرفت بیشتر آنها به حق باشد، با جان و دل آن را می پذیرند. در غیر این صورت، به آن واقعی نمی نهند و توجه نمی کنند. به سبب آنکه ایشان هر چیزی را که موجب دوری از حق شود و حجابی بین آنها و خداوند ایجاد کند رها می کنند. اولیای الهی کرامات را حجابی برای قلب می دانند و از آن احتراز می کنند؛ چنان که جنید می گوید: حجاب قلوب خواص مربوط است به دیدن نعمت و لذت بردن از عطایای الهی و توقف در کرامات (سراج طوسی، 1430ق، ص 557). از یحیی بن معاذ نقل شده که گفت: اگر کسی را دیدید که به آیات و کرامات اشاره دارد او از بدلاء است، و اگر به عطایا و نعمت ها اشاره دارد از محبتین است و اگر به ذکر اشاره دارد و خود به ذکر مشغول است او از عارفین است که در بالاترین درجه قرار دارد (همان، ص 561). پس عارف حقیقی کسی است که به یاد خداوند مشغول است، نه به آیات و کرامات. بنابراین، کرامت در صورتی که از امر الهی بوده و ولی خدا مأمور به انجام آن باشد از او صادر می شود؛ ولی اگر امر خدا در بین نباشد، اولیا آن را حجاب بین خود و خدا می دانند و از انجام آن خودداری می کنند. حجاب بودن در اینجا، به این معناست که کرامت آنها را به خود مشغول سازد و از رسیدن به پروردگار باز دارد. هرچه که انسان را در مسیر سیر و سلوک به سوی حق متوقف یا منحرف کند و مانع رسیدن شود حجاب است، حتی اگر آن چیز کرامتی باشد که خداوند به عارف عطا نموده است. بزرگان اخلاق این مطلب را بیان کرده اند که حجاب های بین بنده و خدا به حجاب های ظلمانی و نورانی تقسیم می شود. از جمله، علم، که گاهی می تواند خود حجابی نورانی باشد و عالم را از رسیدن به حق باز دارد. به نظر می رسد قدرتی که خداوند به عارف می دهد تا به واسطه آن، در عالم وجود تصرف کند علاوه بر اینکه موجب تکریم عارف است، می تواند نوعی حجاب ظلمانی یا نورانی باشد و به سبب آن امتحان شود. 4. **ادب در مقابل حق تعالی** محقق ازان رو که خود را در برابر حق عاجز و ضعیف می داند، از تصرف کردن در اشیا امتناع می ورزد و درواقع، تصرف کردن در کون را در برابر حق، سوء ادب می داند. کاملاً بر این مطلب آگاهند که همه چیز در تحت اختیار و قدرت خداوند است و همه افعال فعل اوست و همه موجودات تجلیات اویند. پس در مقابل حضرت حق ادب کرده، به خود اجازه تصرف در تجلیات حق را نمی دهد. این مقام به خاطر علم کامل او به حضرت حق است، نه به علت اینکه توانایی و قدرت بر انجام امور خارق العاده ندارد. ابن عربی درباره پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله می فرماید: و قال صلی الله علیه و سلم فی هذا المقام عن أمر الله له بذلك: و ما أذری ما یُفعلُ بی و لا یَکُمُ إِنْ أَتَبِعُ إِلَّا ما یُوحى إلیّ. فإن أوحى إلیه بالتصرف بجزء، تصرف، و إن مُنِع، و إِنْ أُخْتار ترک التصرف (قیصری، 1386، ص 805). قیصری در شرح آن می افزاید: و ظهر بمقام عبودیت و ترک التصرف لربه تأذیباً بآداب العبودیه و ملازمه لما یقتضیه ذاته من الضعف و العجز (همان). بنابراین، اگر از عارفی هیچ کرامتی صادر نشد دلیل بر این نیست که او دارای چنین مقامی نیست، بلکه ممکن است نشانه معرفت تام او به حضرت حق است که از تصرف در موجودات سرباز می زند، و در صورتی که از جانب خداوند مختار به تصرف باشد او عدم تصرف را برمی گیرند، مگر اینکه معرفت او به حق کم باشد که در صورت مختار بودن، در اشیا تصرف می کند. پس دسته ای از اولیاء الله به خاطر ادب در محضر خداوند، از قدرت خود برای خرق عادت استفاده نمی کنند (ابن عربی، 2003، ص 108). اما اگر ولی خدا مأمور به تصرف باشد همانند انبیاء، باید دست به تصرف بزند و این تصرف به امر الهی و برای تکمیل متصرف فیه و به خاطر شفتت نسبت به آن است (قیصری، 1386، ص 802). انما ترکناه (تصرف) لکمال المعرفه. فإن المعرفه لا یقتضیه (تصرف) بحکم الاختیار. فمتی تصرف العارف بالهمه فی العالم، فعن أمر إلهی و جبر، لا بالاختیار (همان، ص 806). این مطلب حایز اهمیت بسیار است که آنچه توسط اولیا از تصرفات در عالم وجود صادر می شود به یاد استخلاف است، نه به ید ملک؛ به این معنی که ولی خدا خود را صاحب ملک و صاحب اختیار نمی داند و از این نظر در عالم تصرف نمی کند، بلکه چون خود را خلیفه حق می داند، با اذن حق، دست به تصرف می زند. بنابراین، خرق عادت از روی استخلاف است، نه مالکیت. آن یتصرف فیما مکنه الحق تعالی التصرف فیه بید الاستخلاف و الأدب و رؤیه نفسه خلیفه عن الحق و نائباً عنه و فاعلاً بأمره و إقداره؛ لا بید الملك أی القوه و القدره و لا بید الإستحقاق بنفسه لتلك المرتبه، و إن من شأنه ذلك. كما قال _ علیه و آله السلام _ : أنا بشر مثلكم و ما أذری ما یفعل بی و لا بکم، مع أنه علی بصیره من ربه (فناری، 1388، ص 705). 5. **خشیت و خضوع در برابر حقمطلب** دیگر این است که وقتی به ولی خدا کرامت داده شود به جای شاد شدن و مشغول گشتن به این نعمت، خوف او به خداوند بیشتر می گردد و در برابر او خضوع و تذلل می کند. با توجه به مطالب بیان شده درباره کتمان و مکر بودن کرامت، این نکته قابل فهم است که دادن کرامت به عارف ممکن است وسیله ای برای امتحان و آزمایش او باشد (ابن عربی، بی تا، ج 2، ص 369). وقتی به ولی خدا کرامتی داده شود، در آن نظر می کند تا بفهمد علت اعطای کرامت چیست. چون هدف عارف قرب حضرت حق و فناء در اوست، اگر این کرامت پاداش عمل و جزای بندگی او باشد در این صورت، به آن توجه نمی کند؛ زیرا با هدفی که دارد مناسبت ندارد. نیز کرامت ازان رو که نعمتی از جانب پروردگار است، از آن سؤال می شود و انسان محل محاسبه قرار می گیرد. پس در هر صورت، به آن بی توجه خواهد بود (همان). بنابراین، وقتی کرامتی از ولی خدا ظاهر شود، خشیت او به خدا بیشتر می شود و به درگاه الهی تذلل می کند تا این کرامت موجب تکبر یا گم راهی او نشود و از این امتحان الهی سربلند بیرون آید. پس در این صورت، بیشتر در اعمال خود دقت می کند و در مجاهدت و ریاضت تلاش بیشتری صرف می نماید و در اثر این نعمت، خدا را شکر می کند. به خلاف کسی که معرفتش به حق ناقص است. چنین فردی در اثر ظهور فعل خارق العاده به دستش، آن را نتیجه عمل خود و خود را مستحق چنین نعمتی می داند و به جای آنکه خشیت او نسبت به حق و توجه او به طاعاتش بیشتر شود فتنه بودن آن را فراموش کرده، به جای شکر کردن در مقابل این نعمت، استکبار می ورزد (کلاباذی، 1371، ص 73). یکی از تفاوت هایی که میان معجزه و کرامت وجود دارد این است که معجزات انبیا فتنه و وسیله امتحان ایشان نیست؛ زیرا انبیا معصومند بخلاف اولیا که کرامت آنها وسیله امتحان ایشان است. پس هر چیزی که وسیله امتحان باشد باید به واسطه آن به خداوند پناه برده شود، و وقتی نعمتی که موجب فتنه است به انسان داده شد، باید خضوع و خشیت انسان بیشتر گردد. و قال بعضهم: إن کرامات الأولیاء تجری علیهم من حیث لایعلمون، و الأنبیاء تكون لهم المعجزات و هم بها عالمون و بإثباتها ناطقون، لأن الأولیاء قد یخشی علیهم الفتنه مع عدم العصمه، و الأنبیاء لایخشی علیهم الفتنه بها لأنهم معصومون (همان، ص 74). البته معصوم نبودن به این معنا نیست که گناه می کنند، بلکه عصمت دارای مراتبی است و درجات بالای عصمت به انبیا اختصاص دارد و اولیا نیز در درجات بعد قرار دارند. این نکته نیز دارای اهمیت است که اولیایی که در درجه انبیا قرار دارند _ یعنی ائمه اطهار علیهم السلام _ کراماتشان در حکم معجزات انبیا است؛ یعنی با علم و بدون خوف و فتنه است. نتیجه گیریا توجه به مطالب بیان شده، می توان نتیجه گرفت که کرامت فعل خارق العاده ای است که از طرف انسان صالح، که ولی خدا نامیده می شود، با اذن خدا صادر می شود. کرامت حقیقی نزد ولی خدا، تصرف در نفس خود و خرق صفات زشت و تبدیل آنها به صفات ستوده است. او به کرامات مشغول نمی شود و هدف خود را رسیدن به خرق عادت قرار نمی دهد. اگر کسی این گونه باشد گرفتار مکر الهی و مستدرج در گم راهی است؛ مانند مرتاضان. کرامت در اثر استقامت بر طاعت خداوند اعطا می شود و ثمره آن هم می تواند استقامت در سلوک باشد. از جمله مصالحی که موجب اعطای کرامت به عارف می شود، یقین و معرفت به حق است؛ زیرا در اثر آن، توحید را با عین الیقین درک می کند. عارف حقیقی به کرامت توجهی ندارد و آن را انکار و مخفی می کند. در صورت لزوم و اگر مصلحت اقتضا کند او دست به خرق عادت می زند، در غیر این صورت، و تصرف در طبیعت را سوء ادب در برابر حق می داند. اگر کسی به هر بهانه، به خرق عادت دست بزند و آن را دلیل بر شأن و مقام برای خود قلمداد کند، جزو اولیای خدا نیست، بلکه جزو گم راهان و یا دشمنان خداست که از این طریق، قصد فریب

دیگران را دارد. منابع ابن عربی، محیی الدین، بی تا، الفتوحات المکیه، بیروت، دار صادر. —، المعرفه، تحقیق محمدمامین ابوجوهر، 2003م، المعرفه، بی جا، دار التکوین. —، مواقع النجوم و مطالع اهله الأسرار و العلوم، 1391ق، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی. ابن فارس، 1411ق، مقاییس اللغه، بیروت، دار الجیل. ابن منظور، محمد بن مکرم، 1416ق، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی. باخرزی، یحیی، 1383، اورداد الأحباب و فصول الآداب، ترجمه ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران. یقلی شیرازی، اول 1389، روزبهان، مشرب الارواح، شرح قاسم میرآخوندی، تهران، آزاد مهر. جامی، عبد الرحمان، 1366، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران، سعدی. جمعی از پژوهشگران، 1389، مجموعه گلشن ابرار، قم، معروف. موسوی خمینی، سیدروح الله، 1386، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره. رازی، نجم الدین، 1373، مرصاد العباد، ترجمه محمد امین ریاحی، تهران، علمی فرهنگی. سراج طوسی، أبونصر، 1430ق، اللمع فی التصوف، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة. فناری، محمد بن حمزه، 1388، مصباح الأنس، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی. قشیری، ابوالقاسم، 1374، الرساله القشیریة، تحقیق عبدالحلیم محمود، قم، بیدار. قیصری، محمد داوود، 1386، شرح فصوص الحکم، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، چ سوم، تهران، علمی فرهنگی. کلاباذی، ابوبکر محمد، 1371، التعرف لمذهب اهل التصوف، تحقیق محمد جواد شریعت، تهران، اساطیر. گیلانی، سیدمحمد عبدالقادر، 2010م، ابواب التصوف و مقاماته و آفاته، شرح سیدمیعاد شرف الدین گیلانی، بیروت، دارالکتب العلمیه. مصباح محمدتقی، 1377، آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی. مقدادی اصفهانی، علی، 1379، نشان از بی نشان ها، تهران، جمهوری. علیرضا کرمانی: استاد یار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). ابوالفضل هاشمی سجذه‌ئی: کارشناس ارشد عرفان اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). حکمت عرفانی شماره 6 - سال دوم، شماره دوم.